

نگاهی به مقدمه‌های یک ترجمه

سعید رضوانی

نشر مرکز اوایل سال ۱۳۸۹ رمانی ناتمام از فرانتس کافکا را تحت عنوان «آمریکا» و با ترجمه علی عبداللّهی، مترجم پرکار ادبیات آلمانی، به بازار کتاب فرستاد (کافکا، فرانتس. / آمریکا. ترجمه علی عبداللّهی. تهران: مرکز، ۱۳۸۹). عبداللّهی بر این ترجمه دو مقدمه مبسوط هم به قلم خود افزوده است. نوشته حاضر نقدی است بر آراء و شیوه کار عبداللّهی در این دو مقدمه. خصوصاً تأکید می‌کنم که در این جا به هیچ وجه درباره کیفیت متن ترجمه قضاوت نخواهد شد.

تفسیر عبداللّهی از «آمریکا»

مترجم در دو مقدمه‌ای که تحت عناوین «آمریکای کافکا و دیگران» و «گمشده» در «آمریکا» (تأملی بر نام رمان کافکا و معرفی ویراست جدید آن) بر ترجمه خود نوشته است و از این پس آن‌ها را به ترتیب مقدمه اول و مقدمه دوم می‌نامیم، تفسیری از رمان «آمریکا» ارائه می‌کند که به گمان من بر درک نادرست این رمان مبتنی است. این درک نادرست به نوبه خود پیش از هرچیز ناشی از بی‌توجهی به نگاه و اندیشه کافکا به طور کلی، یعنی در مجموعه آثار اوست. طبق تفسیر عبداللّهی هدف کافکا در «آمریکا» توصیف واقعیت اجتماعی ایالات متّحده است:

باید اذعان کرد که کافکا همه‌ی آثار یاد شده [آثاری مرتبط با ایالات متّحده] و به‌یقین آثار دیگر در زمینه‌ی آمریکا را به دقت خوانده بود، و افزون بر روحیه‌ی عدالت‌طلبی و حقیقت‌جویی‌اش در تمام زندگی - که می‌توان یکی از درون‌مایه‌های بنیادین آثارش دانست - در جوانی نیز با طرح انگاره‌های سوسیالیستی از عدالت، چندی دلبسته‌ی این نوع از گفتمان رایج در آن دوره شده بود، گو اینکه هرگز به معنای واقعی به هیچ حزبی وارد نشد، و نیز سعی داشت در کنار نشان دادن آن روی سکه‌ی آمریکا، آمریکای سرزمین آرزوهای طلایی و فرصت‌ها، برای خیل عظیمی از مهاجران - به ویژه همکیشان خود - ذات سرمایه‌داری و بهره‌کشی‌های آن را، به گونه‌ای پیشگویانه، برای‌شان برملا سازد. درست است که کافکا در دوران دانشجویی به جنبش‌های سوسیالیستی و آزادی‌خواهانه گرایش پیدا کرد، اما از آنجا که روحیه‌ی او با گرویدن به احزاب میانه‌ای نداشت، سعی کرد انتقادات صریح‌اش را در نوشته‌های‌اش پی گیرد.^۱

آری، «آمریکا» در تفسیر مترجم داستانی است در مذمت ایالات متّحده و تلاشی برای نشان دادن چهره واقعی و زشت سرمایه‌داری: «در نهایت، رمان آمریکا بر آن است که بگوید، در رؤیای آمریکایی نه فقط سخت‌کوشی و فضیلت به چیزی گرفته نمی‌شود، بلکه بیش از هر چیزی رابطه با آدم‌های مقتدر برای فرد امکان صعود و تکامل اجتماعی را فراهم می‌آورد.»^۲ عبداللّهی متوجه حضور «عناصر مألوف گفتمان کافکایی»^۳ در «آمریکا» شده است، عناصری مانند

^۱ عبداللّهی، آمریکای کافکا و دیگران، ص ۴-۵.

^۲ عبداللّهی، آمریکای کافکا و دیگران، ص ۱۰.

^۳ عبداللّهی، آمریکای کافکا و دیگران، ص ۶.

طرح روابط پدرسالارانه^۴ که این رمان را با آثاری دیگر از کافکا مثل حکم^۵ پیوند می‌دهند. اما حضور این عناصر در «آمریکا» او را تنها وامی‌دارد تا بپذیرد که «نباید لزوماً آن را رمانی صرفاً رئالیستی بدانیم، چون این نوع از رئالیسم حاوی اشاراتی است فراتر از سایر نوشته‌های اعتراض‌آمیز دیگری از این دست.»^۶ فراتر از این و گذشته از استثنائی که در مورد فصل «تأثیر طبیعی اوکلاهاما» قائل است^۷، عبداللّهی در این شک نمی‌کند که قصد کافکا در «آمریکا» توصیف جامعه ایالات متحده و مناسبات حاکم بر آن است، آن هم در مقام یک سوسیالیست منتقد سرمایه‌داری! این برداشت از رمان برای مترجم آن‌قدر بدیهی است که در هیچ‌کجای دو مقدمه طولانی خود به امکان تفسیر دیگری فکر نمی‌کند. او تنها با توجه به ناتمام بودن رمان این پرسش را پیش می‌کشد که آیا کافکا برای قهرمان داستان سرانجام شومی را در نظر گرفته بوده یا این که قصد داشته، او را عاقبت به‌خیر کند؟ مترجم که در مقدمه اول با قاطعیت قصد نویسنده را ارائه تصویری از جامعه ایالات متحده دانسته، بر اساس همین تفسیر بخشی بزرگی از مقدمه دوم را صرف پاسخ دادن به این پرسش می‌کند، زیرا معتقد است، پاسخ آن روشن می‌کند که آیا کافکا قصد داشته، تصویری مثبت از جامعه آمریکایی ارائه کند یا منفی؟^۸ و او البته، همان‌طور که در مقدمه اول رمان را تصویری منفی از ایالات متحده می‌بیند، در مقدمه دوم نیز طرفدار تصویری منفی است و معتقد است، کافکا عاقبت خوبی را برای کارل پیش‌بینی نکرده بوده است.^۹ اما عبداللّهی، همان‌طور که گفته شد، در این که کافکا قصد به تصویر کشیدن جامعه ایالات متحده را داشته، شک نمی‌کند. بحث او تنها بر سر چگونگی تصویر است.

تفسیر رئالیستی-اجتماعی از «آمریکا» سابقه دارد. مثلاً ویلهلم ام‌ریش^{۱۰} درباره آن می‌نویسد: «این رمان از روشن-بینانه‌ترین افشاگری‌های ادبی درباره جامعه صنعتی مدرن است که در ادبیات جهان می‌توان سراغ کرد»^{۱۱}. یا کلاوس هرمدسرف^{۱۲} «واقعیت شاعرانه» آن را بازتاب واقعیت پراگ در ذهن کافکا می‌داند.^{۱۳} اما این‌گونه تفسیرها از سویی حاصل درکی ابزاری و ایدئولوژیک از ادبیات هستند و از سویی دیگر نتیجه ناآشنایی با نگاه و اصولاً «جهان» کافکا. این جهان را تنها از طریق تأمل در مجموعه آثار کافکا می‌توان شناخت، و وقتی مفسری آن را بشناسد، نمی‌تواند تصور کند که تصویرگر هزارتوی تاریک روان آدمی و معبر قوانین مبهم حاکم بر آن در «آمریکا» به‌ناگهان آن‌چه را که همه عمر مشغولش داشته، از سر بنهد و بخواهد سرمایه‌داری را نقد کند، خصوصاً که مفسر آشنا با کافکا رنگ و بوی جهان او را در این رمان هم به وضوح می‌بیند و حس می‌کند، هرچند در قالبی متفاوت با سایر آثار نویسنده. کافکا در «آمریکا» هم کافکا است، چرا که این‌جا هم بسیار بیش از آن که در پی توصیف واقعیتی عینی باشد، دنیای درون قهرمانش را ترسیم می‌کند:

«آمریکا» در درجه اول تصویرسازی اکسپرسیونیستی است، به تصویر کشیدن یک نمایش آکروباتیک درونی - نمایش حفظ تعادل میان اراده متمرکز بر بقا از سویی و اشتیاق خطرناک بازگشت به آن‌چه آدمی را زمانی از خود رانده است و همیشه تهدید می‌کند، از سویی دیگر.^{۱۴}

^۴ ن. ک. به عبداللّهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۳۲.

^۵ Das Urteil.

^۶ عبداللّهی، آمریکا کافکا و دیگران، ص ۵.

^۷ ن. ک. به عبداللّهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۳۵.

^۸ ن. ک. به عبداللّهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۲۵-۲۳.

^۹ مثلاً ن. ک. به عبداللّهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۲۵-۲۴.

^{۱۰} Wilhelm Emrich.

^{۱۱} Emrich, p. 227.

^{۱۲} Klaus Hermsdorf.

^{۱۳} See Hermsdorf, p. 138.

^{۱۴} Sokel, pp. 617f.

البته این تفسیر را نیز نه می‌توان تنها تفسیر ممکن از «آمریکا» خواند و نه حتی می‌توان با اطمینان تفسیری درست از این رمان دانست. نخستین اصلی که مفسران خوب آثار کافکا به آن پای‌بندند، اصل شک است و اجتناب از تفسیر قاطعانه:

به نظر می‌رسد، هیچ گفته‌ای درباره کافکا و آثار او به طور کامل درست نیست. او تفسیر را غیرممکن می‌کند، همان‌طور که مانع ظهور توانایی‌های خود در مقام هنرمند شد. تفکر او زیاده از حد به ما سرایت کرده و از این رو، همان‌طور که او نمی‌توانست از رمان‌ها و بسیاری داستان‌هایش دست بردارد، ما نیز نمی‌توانیم جمله یا مقاله‌ای را درباره او به پایان برسانیم؛ نه به این علت که می‌خواهیم بیشتر بگوییم، بلکه چون آن‌چه نوشته‌ایم - حتی اگر ناچیز و فقط در ستایش یا نکوهش باشد -، در چشمان بیش از حد مطمئن و قاطعانه می‌نماید [...].^{۱۵}

اما هرچند هیچ تفسیری از آثار کافکا را نمی‌توان با اطمینان درست دانست، می‌توان با اطمینانی نسبی گفت، کدام تفسیر از آثار او غلط است. مثلاً در همان فصل اول «آمریکا» وقتی دل‌بستگی عجیب و غیرقابل درک کارل، قهرمان داستان، به آشکار کشتی را می‌بینیم (آشکاری که کارل او را تا ساعتی پیش نمی‌شناخت)؛ وقتی می‌بینیم که کارل برای ورود به آمریکا مجبور می‌شود، با چشم‌گریان آشکار را علی‌رغم دل‌بستگی به او پشت سر بگذارد؛ وقتی می‌بینیم، نویسنده آمریکا را در اولین نگاه به مثابه نقطه مقابل محیط کار و زندگی آشکار ترسیم می‌کند، متوجه می‌شویم که آشکار و آمریکا نمادهایی برونی برای به تصویر کشیدن تضادی در درون قهرمان داستان هستند، هرچند که نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم، چه تضادی. حال اگر مفسری رمان را این‌طور تفسیر کند که نویسنده جامعه آمریکایی و قوانین کاپیتالیستی حاکم بر آن را به نقد کشیده است، می‌توانیم نسبتاً با اطمینان تفسیر او را به عنوان تفسیری اشتباه رد کنیم، خصوصاً که فصل‌های دیگر رمان نیز پر از نشانه‌هایی است دال بر این که آن‌چه نویسنده به صورت واقعیت عینی ارائه می‌کند، در درجه اول دنیای درون قهرمان داستان است.

این امکان را نمی‌توان منکر شد که ایالات متحده در «آمریکا» تنها نماد اصل یا عنصری درونی نباشد، بلکه کافکا از آن چیزی خارج از ذهن قهرمان داستان نیز مراد کند. اما با توجه به نشانه‌هایی که از آن‌ها سخن رفت، باید این معنای احتمالی دوم را در مقابل معنای اول کاملاً فرعی دانست. دیگر این که ایالات متحده به احتمال قوی در همین معنای دوم هم ایالات متحده واقعی نیست، بلکه باز نماد است، این‌بار نماد پدیده‌ای عینی. می‌توان تصور کرد که این پدیده جامعه صنعتی مدرن به طور کلی است. کافکا آمریکا را ندیده بود، یعنی تجربیات شخصی به معنای دقیق کلمه از این سرزمین نداشت، تا حسی عمیق (چه مثبت و چه منفی) نسبت به آن داشته باشد. سایر نوشته‌های او نیز، از داستان‌ها و رمان‌ها گرفته تا نامه‌ها^{۱۶} و دفترهای خاطرات روزانه^{۱۷}، شواهدی دال بر این که این سرزمین ذهن او را به طور جدی مشغول می‌داشته، به دست نمی‌دهند. سرانجام این که آمریکاستیزی از نوعی که مترجم در «آمریکا» می‌بیند، پدیده‌ای است که در اوایل قرن بیستم، یعنی زمانی که کافکا این رمان را نوشت، اصولاً وجود نداشت. ظاهراً عبداللّهی خود از این نکته آگاه است، چرا که از افشاگری «پیشگویانه» داستان در رابطه با «ذات سرمایه‌داری و بهره‌کشی‌های آن» سخن می‌گوید،^{۱۸} اما با این سخن دیگر از محدوده تفسیر ادبی خارج شده و وارد مقولاتی دیگر می‌شود. باری هیچ شاهد و نشانه‌ای دال بر این که «آمریکا» رمانی در انتقاد از سیستم اجتماعی-اقتصادی ایالات متحده است، وجود ندارد.

¹⁵ Swander, p. 269.

¹⁶ Briefe.

¹⁷ Tagebücher.

¹⁸ ن. ک. به عبداللّهی، آمریکای کافکا و دیگران، ص ۴-۵.

از عواملی که موجب شده تا عده‌ای «آمریکا» را رمانی رئالیستی، یعنی رمانی در نقد ایالات متحده، بدانند، یکی هم نام نادرست آن است. ماکس برود^{۱۹} که پس از مرگ کافکا آثار منتشر نشده او و از جمله همین اثر را به صورت دست‌نوشته در اختیار داشت، رمان را نخستین بار در سال ۱۹۲۷ تحت عنوان «آمریکا» منتشر کرد و در چاپ‌های بعدی نیز عنوان آن را تغییر نداد. این در حالی است که بی هیچ شک و شبهه‌ای می‌توان گفت، کافکا خود عنوان دیگری برای آن در نظر داشت. او یک بار در نامه‌ای خطاب به فلیچه باور^{۲۰}، مورخ یازده نوامبر ۱۹۱۲، و یک بار هم در یادداشتی در یکی از دفترهای خاطرات روزانه‌اش، به تاریخ سی‌ویک دسامبر ۱۹۱۴، این رمان را مشخصاً «Der Verschollene» نامیده، عنوانی که عبداللهی آن را «گمشده» ترجمه کرده است.^{۲۱} در سال ۱۹۸۳ این رمان در چارچوب ویراست انتقادی آثار کافکا^{۲۲} تحت عنوان «Der Verschollene» منتشر شد.^{۲۳} تا پس از گذشت ۵۶ سال از چاپ اول آن تحت نام «آمریکا» با عنوان اصلی خود به دست خوانندگان برسد. عنوان نادرست «آمریکا» که سال‌ها جای عنوان اصلی، یعنی گمشده، را گرفته بود، خواننده را از اولین برخورد با داستان در رابطه با معنای آن به اشتباه می‌اندازد، زیرا به او القا می‌کند که آمریکا موضوع داستان و در مرکز توجه نویسنده است؛ تفسیر داستان به مثابه نقدی بر ایالات متحده از همین نقطه آغاز می‌شود. کافکا اما با عنوانی که خود برای داستان برگزیده است، یعنی گمشده، به وضوح به ما می‌گوید که موضوع داستان و در مرکز توجه او فرد «گمشده» است.

خواننده آشنا با آثار کافکا وقتی عنوان «آمریکا» را بر جلد کتاب می‌بیند، نخست می‌پندارد که عبداللهی اثر را بر اساس ویراست ماکس برود به فارسی برگردانده و تعجب می‌کند از این که ظاهراً این ویراست هنوز مورد استفاده مترجمان فارسی کافکا قرار می‌گیرد.^{۲۴} اما تعجب او بیشتر می‌شود، وقتی می‌بیند، مترجم در مقدمه دوم کتاب در مورد ویراستی که ترجمه بر آن مبتنی است، نوشته است: «در نهایت نسخه‌ی ویراست انتقادی جدید مبنای کار قرار گرفته است.»^{۲۵} معلوم نیست، مترجم با چه توجیهی عنوان اثر را که در ویراست انتقادی آثار کافکا «گمشده» (Der Verschollene) است، با «آمریکا»، یعنی نام اثر در ویراست ماکس برود، عوض کرده! عبداللهی به خوبی از این نیز آگاه است که عنوان اصلی رمان، یعنی عنوانی که نویسنده برای آن در نظر داشت، نه «آمریکا»، بلکه «گمشده» است. او در مقدمه اول می‌نویسد: «[...] خود نویسنده عنوان / آمریکا را بر پیشانی اثر خود نگذاشته و جایی هم صریحاً به این نام اشاره نکرده بود.»^{۲۶} در مقدمه دوم نیز می‌گوید که «نام / آمریکا و عنوان برخی از فصل‌ها پیشنهاد برود است که دیگر از آن استفاده نمی‌شود.»^{۲۷} سرانجام در همین مقدمه دوم می‌خوانیم: «فرانتس کافکا در نامه‌ای به فلیچه باور به وضوح در مورد گمشده توضیح می‌دهد: «داستانی که من می‌نویسم ... «گمشده» ... است [«...»].^{۲۸} اما در نهایت مترجم رمان را تحت عنوان «آمریکا» به چاپ می‌رساند، یعنی با علم به نادرست بودن این عنوان آن را به

¹⁹ Max Brod.

²⁰ Felice Bauer.

²¹ Franz Kafka. Briefe, pp. 440f.

²² Franz Kafka. Tagebücher, p. 370.

²³ مثلاً ن. ک. به عبداللهی، آمریکای کافکا و دیگران، ص ۲۰ و عبداللهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۲۹.

²⁴ Kritische Kafka-Ausgabe.

²⁵ See Schillemeit, p. 325.

²⁶ ویراست ماکس برود از آثار کافکا سال‌ها است که اعتباری ندارد، چرا که در خصوص آن دسته از آثار نویسنده که در زمان حیاتش منتشر نشده بودند (از جمله رمان مورد بحث ما در این مقاله)، چندان که باید به متن دست‌نوشته‌های او وفادار نیست.

²⁷ عبداللهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۳۸.

²⁸ عبداللهی، آمریکای کافکا و دیگران، ص ۳.

²⁹ عبداللهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۳۸.

³⁰ عبداللهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۳۸-۳۹. مترجم این‌جا از همان نامه کافکا، مورخ یازده نوامبر ۱۹۱۲ نقل قول کرده که از آن سخن گفتیم، اما تاریخ نامه را ذکر نکرده است.

تعبیر خود «بر پیشانی اثر می‌گذارد». و خواننده تنها می‌تواند از خود بپرسد که پس معنای توضیحات مترجم در باب نام اصلی اثر و نوشتن مقدمه‌ای با عنوان «گمشده» در «آمریکا» (تأملی بر نام رمان کافکا و معرفی ویراست جدید آن) چیست؟! عبداللّهی در دو مقدمه خود کلمه‌ای در این باره نمی‌گوید که چرا علی‌رغم آگاهی از نام اصلی اثر عنوانی نادرست بر آن گذاشته است؛ هیچ توضیحی نمی‌دهد که چرا نام اثری را که بر مبنای ویراست انتقادی آثار کافکا ترجمه شده، از ویراست ماکس برود اقتباس کرده است. اما در پشت جلد کتاب، شاید از قول ناشر، می‌خوانیم:

رمان پیشگویانه و خوش‌خوان آمریکا، سال‌ها پس از مرگ کافکا، به پیشنهاد ماکس برود، با همین نام و برخی دستکاری‌ها در متن دست‌نوشته‌های نویسنده انتشار یافت و به زبان‌های مختلف ترجمه شد.

اما به‌تازگی در مجموعه آثار انتقادی کافکا و بر مبنای دست‌نوشته‌های او، نام اصلی گمشده را بر پیشانی خود دارد. ترجمه‌ی کتاب حاضر بر اساس جدیدترین ویراست گمشده (۲۰۰۸) از زبان آلمانی و با نگاه دقیق به ویراست ماکس برود و ترجمه‌ی انگلیسی آن سامان یافته است. اما به دلیل شهرت نام قبلی رمان (آمریکا)، ترجیح دادیم این ترجمه نیز با همین نام به فارسی منتشر شود!]

اگرچه نیازی به تفسیر این جملات نیست، جا دارد، تنها به این یک نکته اشاره شود که اثر «در مجموعه آثار انتقادی کافکا و بر مبنای دست‌نوشته‌های او، نام اصلی گمشده را» نه «به‌تازگی»، بلکه از سال ۱۹۸۳، یعنی از ۲۷ سال پیش تا امروز، «بر پیشانی خود دارد» و از آن تاریخ تا کنون هیچ خواننده جدی آثار کافکا آن را «آمریکا» نمی‌نامد.

اطلاعات ارائه شده در مقدمه‌ها

معمولاً خواننده مقدمه‌ای را که بر ترجمه یک اثر ادبی نوشته شده است، به مثابه کاری علمی در معنای دقیق کلمه نمی‌نگرد و رعایت اصول رایج در آثار علمی-پژوهشی را از نویسنده آن انتظار ندارد. اما مقدمه‌هایی که مترجم «آمریکا» بر آن نوشته است، تا حدی از این قاعده مستثنی هستند. او در آن‌ها حجم قابل‌توجهی از اطلاعات را که درباره کافکا و آثار او از منابع مختلف گردآوری کرده، به خواننده عرضه می‌کند، اطلاعاتی که نه کلیاتی زندگی‌نامه-ای، بلکه شواهد و اسنادی هستند که مترجم می‌خواهد تفسیر خود از اثر را با آن‌ها مستدل کند. پس خواننده انتظار دارد، به گونه‌ای شایسته از منابع اطلاعات ارائه شده نیز مطلع شود. متأسفانه مترجم این انتظار را چندان برآورده نمی‌کند. او در مورد بسیاری اطلاعات کوچک‌ترین اشاره‌ای، حتی غیرمستقیم، به منابع خود نمی‌کند. مثلاً جملات زیر بدون هیچ توضیحی راجع به منبع در مقدمه اول آمده‌اند:

ماکس برود در ۲۳ اکتبر ۱۹۰۲ در پراگ جستاری درباره‌ی شوپنهاور خواند که کافکا در همان‌جا با برود به مخالفت پرداخت و از نیچه دفاع کرد. کافکا در دوره‌ای که نوشته‌های فشرده‌ی فکری تسورائو را می‌نوشت با آنکه پیشتر شوپنهاور را جسته‌گریخته خوانده بود، دوباره شروع به خواندن اثر اصلی این فیلسوف، جهان همچون / رده و تصور کرد و فصل «در باب مرگ و نسبت‌اش با فانی‌بودگی فی‌نفسه‌ی سرشت ما»، از این کتاب در نوشتن بخش «امر فناپذیر» بسیار تأثیرگذار بوده است.^{۳۱}

مترجم در نامیدن منبع سخنانی نیز که خود از قول دیگران ذکر می‌کند، ضرورتی نمی‌بیند؛ مثلاً در رابطه با سطرهای زیر به هیچ منبعی اشاره نکرده است:

^{۳۱} عبداللّهی، آمریکا کافکا و دیگران، ص ۱۳.

منتقدان در کنار زندگی بنجامین فرانکلین که از آثار مورد علاقه‌ی کافکا بود، منبع الهام اصلی او را سفرنامه‌ی *آمریکای امروز و فردا* نوشته‌ی آرتور هولیچر می‌دانند که در ۱۹۱۲ منتشر شد، و املا‌ی نادرست او کلاهما به جای او کلوهاما در فصل «تئاتر...» رمان *آمریکا* را ناشی از اشتباه همان نویسنده در آن اثر می‌دانند که به کتاب *آمریکا* راه یافته است.^{۳۲}

سرانجام عبداللّهی در موارد زیادی حتّی منبع نقل قول مستقیم را نام نمی‌برد؛ مثلاً در مثال زیر از مقدمه دوم منبع قولی که مستقیماً نقل کرده، برای خواننده نامعلوم می‌ماند:

[کافکا] به شرکت بیمه‌ی Assicurazioni Generali وارد شد تا بلکه شعبه‌های آن در سرتاسر جهان، بتواند روزی او را از پراگ به جایی دیگر ببرد و امید داشت بتواند آنجا را با سرزمینی اگزوتیک و غریب معاوضه کند، تا بتواند «از پنجره‌ی دفترش دشت‌های نیشکر یا گورستان‌های مسلمانان» را ببیند.^{۳۳}

البته مترجم در بسیاری موارد نیز منابع اطلاعات خود و نقل قول‌ها را ذکر می‌کند، خصوصاً در مقدمه دوم. اما اطلاعاتی که او درباره منابع می‌دهد، غالباً یا قابل استفاده نیستند و یا به سختی می‌توانند مفید فایده‌ای قرار بگیرند. مثلاً یک‌جا در مقدمه اول مطالب نسبتاً زیادی را از قول کورت توخولسکی^{۳۴} نقل می‌کند، اما در رابطه با منبع مطالب تنها به ذکر عنوان «*آمریکای کافکا*» (بدون این که شماره صفحه یا صفحاتی خاص از این منبع را ذکر کند) بسنده نموده و در پانوشتی عنوان و نشانی منبع آلمانی اصلی را این‌گونه، یعنی بدون هیچ اشاره‌ای به اطلاعاتی از قبیل نام ناشر و تاریخ نشر، قید کرده است: «*Franz Kafka, Amerika aus: Kritiken und Rezensionen*».^{۳۵} مثالی دیگر این جمله از مقدمه دوم است: «کافکا در اظهاراتش به فلیچه از نوشتن فصل آخری یاد می‌کند که به گفته‌ی وی خوب و رضایت‌بخش از کار در نیامده است.»^{۳۶} مترجم نمی‌گوید که این را در کدامیک از نامه‌های کافکا به فلیچه باور خوانده است، و خوانندگانی که حجم این نامه‌ها را می‌شناسند، می‌دانند که پیدا کردن مطلبی معین در آن‌ها، اگر تاریخ نامه نامعلوم باشد، چقدر دشوار است.

در پایان جا دارد، به این نیز اشاره شود که برخی اطلاعات داده شده در مقدمه‌های مترجم نادرست یا متناقض هستند. به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. در مقدمه اول درباره «آمریکا» ابتدا می‌خوانیم که این رمان «طی سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ نوشته شد».^{۳۷} سپس: «کافکا تا زمان مرگ روی این اثر کار کرده و آن را به شکل نوعی رمان آمریکایی طراحی کرده بود»^{۳۸}. و سرانجام: «کافکا تا سال ۱۹۱۴ هرازگاهی بخش‌هایی از آن را می‌نوشت و رها می‌کرد. اما هرگز متن نهایی *آمریکا* را بازنویسی یا ویراستاری نکرد.»^{۳۹} کافی است، سال مرگ کافکا (۱۹۲۴) را بشناسیم، تا بلافاصله پی‌ببریم که اطلاعات مترجم

^{۳۲} عبداللّهی، *آمریکای کافکا* و دیگران، ص ۳-۴.

^{۳۳} عبداللّهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۲۷.

^{۳۴} Kurt Tucholsky.

^{۳۵} ن. ک. به عبداللّهی، *آمریکای کافکا* و دیگران، ص ۱۱-۱۲.

^{۳۶} عبداللّهی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۳۱.

^{۳۷} ن. ک. به عبداللّهی، *آمریکای کافکا* و دیگران، ص ۱.

^{۳۸} عبداللّهی، *آمریکای کافکا* و دیگران، ص ۳.

^{۳۹} عبداللّهی، *آمریکای کافکا* و دیگران، ص ۳.

مغلوط و متناقض است. در حقیقت کافکا، «تا آن جا که شواهد امر نشان می‌دهد»، پس از اکتبر ۱۹۱۴ روی این اثر کار نکرد.^{۴۰}

۲. مترجم در مقدمهٔ اول می‌نویسد: «ماکس برود [...] در جای دیگری این دریافت را در تضاد با یادداشتی از خود کافکا در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۵ می‌داند که در آن قرار بوده کارل روسمان در این اثر هم مرگی شبیه مرگ یوزف ک. قهرمان قصر داشته باشد.»^{۴۱} اما در مقدمهٔ دوم می‌خوانیم: «کافکا، در یادداشت مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۵ خود [...] شخصیت کارل روسمان را با یوزف ک. در محاکمه مرتبط می‌داند که از سوی دو 'جلاد' به دار آویخته می‌شود.»^{۴۲} خوانندگانی که رمان‌های محاکمه^{۴۳} و قصر^{۴۴} را خوانده‌اند، می‌دانند که «یوزف ک.» یا یوزف کافکا^{۴۵} قهرمان محاکمه بود و به علاوه به دار آویخته نشد، بلکه با کارد به قتل رسید.

منابع

- عبداللہی، علی. «آمریکای کافکا و دیگران». آمریکا (فرانتس کافکا). ترجمه‌ی علی عبداللہی. تهران: مرکز، ۱۳۸۹. ۱-۲۲.

- عبداللہی، علی. «گمشده» در «آمریکا» (تأملی بر نام رمان کافکا و معرفی ویراست جدید آن). آمریکا (فرانتس کافکا). ترجمه‌ی علی عبداللہی. تهران: مرکز، ۱۳۸۹. ۲۳-۳۹.

- Emrich, Wilhelm. *Franz Kafka*. Bonn: Athenäum, 1958.

- Hermsdorf, Klaus. *Kafka: Weltbild und Roman*. Berlin: Rütten und Loening, 1961.

- *Franz Kafka. Briefe*. Frankfurt am Main: Zweitausendeins, 2005.

- *Franz Kafka. Tagebücher*. Frankfurt am Main: Zweitausendeins, 2005.

- Schillemeit, Jost. „Nachbemerkung von Jost Schillemeit“. *Der Verschollene* (von Franz Kafka). In der Fassung der Handschrift. Frankfurt a. M.: Fischer Taschenbuch Verlag, 2004. 323-327.

- Sokel, Walter H. *Franz Kafka. Tragik und Ironie: Zur Struktur seiner Kunst*. Frankfurt a. M.: Fischer Taschenbuch Verlag, 1976.

- Swander, Homer. „Zu Kafkas ›Schloß‹“. *Interpretationen*. Hg. Jost Schillemeit. Bd. 3: *Deutsche Romane von Grimmelshausen bis Musil*. Frankfurt a. M. und Hamburg: Fischer Bücherei, 1966. 269-289.

⁴⁰ See Schillemeit, p. 325.

^{۴۱} عبداللہی، آمریکا کافکا و دیگران، ص ۵.

^{۴۲} عبداللہی، «گمشده» در «آمریکا» ...، ص ۲۴.

⁴³ *Der Prozeß*.

⁴⁴ *Das Schloß*.

⁴⁵ Josef K.